

## گفت وگو با نصرا... مدقالجی

# صدایشه پیشکسوت

# یاد گرفته‌ام

# که یاد بدهم

ب: ای پسم... نخست: از خانواده سرشناسی در آذربایجان که هنوز از سر قدرشناسی پرواوزه آذری‌ها نام پدربزرگ و پدرشان زینت‌آزای دوک‌وچه میهن مادریشان است. ناگفته پیداست پرسش‌ها برآمده از آثار استاد است. هنگام رفتن به سوی دفتر سروربرد برای دیدار استادمدقالجی چقدر تاکیدکردم باید سروقت خدمتشون باشم به همکارم هشدارادم! اگه خدای ناکرده حتی به دقیقه دیر برسیم من زنگ‌نمی‌زنم و... پس که همه سروقت خدمت بزرگان رسیدن به‌ویژه که نماینده روزنامه هم باشی؛ پسر استاد ۴ دقیقه دیرکرد داشت و به قرارشون نرسید یعنی وقتی که رسید از پدر خبری نبود. شب که گلایه می‌کنه، استاد میگه: «من ارزشمندم یا قطار آهنی که کمتر از یک ثانیه دیربگونی بسته و رفته، گفت شما. گفتم پس چرا دیرکردی». استاد خطاب به کمینه افزودن: الان هم با من ساعت مثلاً ۴ قراربذارای همه میدونن من به ربع به ۴ اونجام.

درباره مردم و اون همه توجه و علاقه و احترام و ابراز احساساتشون با این گزاره: تشکر می‌کنم از توجه و مهربانی‌شون، این چنین روشنگری کرد: وظیفه‌مه، همین سه چاره‌فته پیش به آقای مسیحی اومد و... ازجمله گفت: اون‌نریشن که درباره حضرت مسیح(ع) خودنیز از روی انجیل لوقا، هنگامی که در بخش آخر دعامیکنن، همه مسیحیان سرشار نیایش میشن و با دعای شما گریه می‌کنن. سپس به همکاراستاد گفته بود اگه به انجیل بهشون هدیه بکنم می‌پذیرن؟ گفتم کتاب آسمانیه چرا که نه...

ب: منظور، با کدوم اثر بیشتر ارتباط دلی داشتین؟ از زل کوچیکی که به خط بوده و گفته، دوست دارم تا اونیکه آقای هایکنزه. ب: «عصرطلایی» کار شما کی آغازید؟ آدینه‌ای بود زنده یاد

آقای علی محمدی گفت به گرمه میگه اطاعت! شما میتونی بگی گفتم بله آقا و... ب: چی خیلی خوبه مثل هدیه است؟ به نظر من عدل، عدالت و مهربانی، بهترین هدیه است. ب: چی رو بد میدونین؟ زحمت دروغ‌گویی، آدم‌کشی، دزدی، بی‌ناموسی، مال مردم خوردن، به‌ناحق قضاوت کردن. ب: زشت میدونین؟ توی محیط، طبیعت، دریا آشغال ریختن. چرا طبیعت به این زیبایی رو خرابش می‌کنن.

ب: این بی‌مالاتی‌ها؟ کار آدم جاهل و نادانه. ب: کدوم جانور رو دوست دارین؟ قناری رو دوست دارم. بوه، مرغ و خروس. ب: بهترین نوع صدا؟ چهارصفت داره: کمیت. زنگ. شدت. زیروبمی.(صدای استاد نه تنها این چهار ویژگی رو به کمال داره بلکه از هرکدومش هم بیشترداره) ب: خواننده‌های الان؟ صحبتش رو نکنین. عصبانیم می‌کنین. ب: پرمجراترین دوره زندگیتون؟ از وقتی خودم رو شناختم همش ماجرا بوده تا الان. ب: ماجرای امروز؟ خرابی ماشین (ماجراجایی آموزنده اما طولانیه که اینجا درج نشد) ب: گلی رو که دوس دارین با چه نامی صدا می‌کنین؟ گل سرخ! ب: این بی‌مالاتی‌ها؟ کار آدم جاهل و نادانه. ب: کدوم کودکی‌ها؟ توی محله‌ای که بزرگ‌شدم آدماش خیلی مشتبی بودن. بزرگ‌شده چهارراه باستانم. مشتبی مشتبی. اولین چیزی که داشتن حفظ ناموس بود. ب: فارغ می‌کنین ازش؟ از صدای آواز بد، از بپ. ب: حادثه خوشایند؟ من به جوردیگه زندگی می‌کنم. موفقیت پسر ام و نرفت‌شون به راه کج برام جای خوشحالیه. ب: توی طبیعت با چیا مانوس‌ترین؟ با همه چی مانوسم. ب: به گذشته که نگاه می‌کنین؟ همه چی ش برام زیبا بوده و نوستالژیکه. ب: تلخ کام‌تون می‌کنه؟ کسی که از ظرف زیاله غذای جوره.

در طول عمر کاریم زنده دارم به دقیقه دیرکرده باشم. وقتی بینم شما آدم منظمی هستی به خودم اجازه نمی‌دم با دیرآمدن به شما توهین بکنم. در تعامل با کسی که حس می‌کنین گذشت نداره چطور برخورد می‌کنین؟ من با یخ‌گفت‌وگوش می‌کنم. حقیقتاً! یا بیرونش می‌کنم. باورکنین مترجم بی‌سواد بوده که من کتکش‌زد! ب: از چه همکاری خوشتون میاد؟ جنس خوبی داشته باشه بد ذات نباشه. ب: آدمی که براتون قابل احترامه؟ آدم وقت‌شناس. با ادب. با سواد. با محبت. ب: از این که جایگاه خنده‌ناپذیری در عالم حرفه‌ای و هنر دارین؟ والا بچه‌هام به من افتخار می‌کنن. ب: میوه‌های زندگی شما؟ پدر و مادر و خواهر و برادر و اولاد. ب: پاسبان کدوم ویژگی‌تون هستین؟ نام‌فایلیم رو بد نکنم؛ چارلی چاپلین به دخترش این رو می‌گه. ب: آدمی که ارزشش رو نادیده می‌گیره؟ باید بذاری در چهل مرکب بمونه. ب: به چی نگاه می‌کنین پراز حس افتخار می‌شین؟ به خودم افتخار نمی‌کنم به کارهایی که می‌کنم افتخار می‌کنم. ب: به دستاوردهاتون که نگاه می‌کنین حس سرفرازی دارین؟ احساس سرفرازی نمی‌کنم احساس می‌کنم وظیفه‌ام رو خوب انجام دادم مردم راضی‌ین. ب: نکته‌ای در پایان سخن برای جمع بندی؟ مسئولانه به هنرمندها به کمی بیشتر توجه کتن بهش برسن دوران پیری داره و بهش احترام بذارن. همین الان خونه می‌خوان نه...!

ب: این بی‌مالاتی‌ها؟ کار آدم جاهل و نادانه. ب: کدوم کودکی‌ها؟ توی محله‌ای که بزرگ‌شدم آدماش خیلی مشتبی بودن. بزرگ‌شده چهارراه باستانم. مشتبی مشتبی. اولین چیزی که داشتن حفظ ناموس بود. ب: فارغ می‌کنین ازش؟ از صدای آواز بد، از بپ. ب: حادثه خوشایند؟ من به جوردیگه زندگی می‌کنم. موفقیت پسر ام و نرفت‌شون به راه کج برام جای خوشحالیه. ب: توی طبیعت با چیا مانوس‌ترین؟ با همه چی مانوسم. ب: به گذشته که نگاه می‌کنین؟ همه چی ش برام زیبا بوده و نوستالژیکه. ب: تلخ کام‌تون می‌کنه؟ کسی که از ظرف زیاله غذای جوره.

در طول عمر کاریم زنده دارم به دقیقه دیرکرده باشم. وقتی بینم شما آدم منظمی هستی به خودم اجازه نمی‌دم با دیرآمدن به شما توهین بکنم. در تعامل با کسی که حس می‌کنین گذشت نداره چطور برخورد می‌کنین؟ من با یخ‌گفت‌وگوش می‌کنم. حقیقتاً! یا بیرونش می‌کنم. باورکنین مترجم بی‌سواد بوده که من کتکش‌زد! ب: از چه همکاری خوشتون میاد؟ جنس خوبی داشته باشه بد ذات نباشه. ب: آدمی که براتون قابل احترامه؟ آدم وقت‌شناس. با ادب. با سواد. با محبت. ب: از این که جایگاه خنده‌ناپذیری در عالم حرفه‌ای و هنر دارین؟ والا بچه‌هام به من افتخار می‌کنن. ب: میوه‌های زندگی شما؟ پدر و مادر و خواهر و برادر و اولاد. ب: پاسبان کدوم ویژگی‌تون هستین؟ نام‌فایلیم رو بد نکنم؛ چارلی چاپلین به دخترش این رو می‌گه. ب: آدمی که ارزشش رو نادیده می‌گیره؟ باید بذاری در چهل مرکب بمونه. ب: به چی نگاه می‌کنین پراز حس افتخار می‌شین؟ به خودم افتخار نمی‌کنم به کارهایی که می‌کنم افتخار می‌کنم. ب: به دستاوردهاتون که نگاه می‌کنین حس سرفرازی دارین؟ احساس سرفرازی نمی‌کنم احساس می‌کنم وظیفه‌ام رو خوب انجام دادم مردم راضی‌ین. ب: نکته‌ای در پایان سخن برای جمع بندی؟ مسئولانه به هنرمندها به کمی بیشتر توجه کتن بهش برسن دوران پیری داره و بهش احترام بذارن. همین الان خونه می‌خوان نه...!

ب: این بی‌مالاتی‌ها؟ کار آدم جاهل و نادانه. ب: کدوم کودکی‌ها؟ توی محله‌ای که بزرگ‌شدم آدماش خیلی مشتبی بودن. بزرگ‌شده چهارراه باستانم. مشتبی مشتبی. اولین چیزی که داشتن حفظ ناموس بود. ب: فارغ می‌کنین ازش؟ از صدای آواز بد، از بپ. ب: حادثه خوشایند؟ من به جوردیگه زندگی می‌کنم. موفقیت پسر ام و نرفت‌شون به راه کج برام جای خوشحالیه. ب: توی طبیعت با چیا مانوس‌ترین؟ با همه چی مانوسم. ب: به گذشته که نگاه می‌کنین؟ همه چی ش برام زیبا بوده و نوستالژیکه. ب: تلخ کام‌تون می‌کنه؟ کسی که از ظرف زیاله غذای جوره.

در طول عمر کاریم زنده دارم به دقیقه دیرکرده باشم. وقتی بینم شما آدم منظمی هستی به خودم اجازه نمی‌دم با دیرآمدن به شما توهین بکنم. در تعامل با کسی که حس می‌کنین گذشت نداره چطور برخورد می‌کنین؟ من با یخ‌گفت‌وگوش می‌کنم. حقیقتاً! یا بیرونش می‌کنم. باورکنین مترجم بی‌سواد بوده که من کتکش‌زد! ب: از چه همکاری خوشتون میاد؟ جنس خوبی داشته باشه بد ذات نباشه. ب: آدمی که براتون قابل احترامه؟ آدم وقت‌شناس. با ادب. با سواد. با محبت. ب: از این که جایگاه خنده‌ناپذیری در عالم حرفه‌ای و هنر دارین؟ والا بچه‌هام به من افتخار می‌کنن. ب: میوه‌های زندگی شما؟ پدر و مادر و خواهر و برادر و اولاد. ب: پاسبان کدوم ویژگی‌تون هستین؟ نام‌فایلیم رو بد نکنم؛ چارلی چاپلین به دخترش این رو می‌گه. ب: آدمی که ارزشش رو نادیده می‌گیره؟ باید بذاری در چهل مرکب بمونه. ب: به چی نگاه می‌کنین پراز حس افتخار می‌شین؟ به خودم افتخار نمی‌کنم به کارهایی که می‌کنم افتخار می‌کنم. ب: به دستاوردهاتون که نگاه می‌کنین حس سرفرازی دارین؟ احساس سرفرازی نمی‌کنم احساس می‌کنم وظیفه‌ام رو خوب انجام دادم مردم راضی‌ین. ب: نکته‌ای در پایان سخن برای جمع بندی؟ مسئولانه به هنرمندها به کمی بیشتر توجه کتن بهش برسن دوران پیری داره و بهش احترام بذارن. همین الان خونه می‌خوان نه...!